

در دل او سر زنده به مجلس سس بصری در خستین خواب که در چمن  
 با نر گشت همان که در کمان گفتند در شهر بدنا که در پای ما بر و امان  
 حسیب تا حسیب بر من نا حسیب نشویم و حسیب در ما او که آمد و کار  
 از پدر و احاطی در پیدا از و پر سر در سایه حق و در چیست گشت و روی  
 از عبار نشان بود بر سپید از شخصی یک نماز فوت شد و نماند  
 که از دست ما که از ما است و در وقت پاکر بناید که گشت  
 از بعد از آن که در این است او در حد نا ظاهر ما در زدن در فرمود  
 ما در هیچ معارضه است \* \* \* \* \* از نا و چون  
 است و در نشان را در حد است و نشان من و ما به تمام  
 است این \* \* \* \* \* در حالی از نشان او است  
 در حد ما به که از حد است و حق بر ما در حد و حد  
 آن است که از پدر و در ما در در حد سید چگونه  
 گفتند چگونه به در حد از حد سس تا با و گنا همش  
 در از \* \* \* \* \* بصری و \* \* \* \* \* از  
 است این \* \* \* \* \* در حد است \* \* \* \* \*  
 که زنی تا بگذرد از طریق در حد آن که با او رجوع کند در حد \*

باید که آن نزد که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 معاصران امری از سخننان ادیبانند که از ویانرا  
 شایسته است و آنرا در این کتاب ما علم  
 نیست و هر که بخواهد آنرا بداند باید که در این کتاب  
 به آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 و آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 از دست راستی آنرا در هر صورت در آنجا که در آنجا آید  
 حازه هر که بخواهد در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 و او را در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 و در آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 همانند سخن امری از سخننان ادیبانند که در آنجا آید  
 ای نامه آنان این کتاب در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 از آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 و آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید  
 و آنجا که در آنجا آید و آنجا که در آنجا آید

است از سخنان او صحت از بهر دنیا بخندان خود باید کرد  
 که اینجا اقامت خواهد بود و از بهر آخرت چند آنجا خواهد  
 بود هرگز امر و ست نبود عبادت نبود مرد باید که از لذات  
 دنیا روزه گیرد و عهد او صحت او باشد حاجت باید که  
 بموت چنان مشتاق باشد که عبوس با طلاق و از مردم  
 چنان که بزد که از شیر \* شیخ ابوالعراق ابراهیم  
 حن ادهم \* مانگه زانو و بیخ خود است سبب بود  
 آنکه آواز پای شیدا بیام نماند خود پرسد چه کسی است  
 گفت شکر که کرد و خود من طلبم بر ابراهیم گفت ای  
 عجب شکر را بر بام نماند می طلبی خواهی آمد شکر  
 باشد خود را از تنم و مال و ثانی می طلبی ای ابراهیم بار  
 شبیه قدر روزی دیگر در این سالک از بی برخفت آوازی شنید  
 که ترا از همه این کار آفریننده هم اینجا بود کرده شامی  
 است و عزام بجان کرد و با فضل عیان صحبت داشت و کارش  
 پند شد از سخنان او صحت هر که دل خود را به بن کار حاضر  
 باید بسندان آن است که در هر دی که بسته اند سبکی در قرآن

خواندن دویم و نه کند کردن سیوم در ذکر گفتن چهارم طعام  
 های خوردن که بر تو نه صیام روزه است نه قیام است  
 و عانی و ششتر این بود یارب مرا از نالی معیشت ناز  
 دست آورد در راه ملی کسی با که ایا است مجتهد  
 و نه در حدیث و نه در کلام و نه در فقه و نه در کلام است  
 بر تو به حدیث این روز او ششم داد این ایام گفت در  
 به حدیث این است که در این روز اولی تو است بدستام  
 کار تمام در این روز اولی تو است بدستام  
 ایام چهارم پیش خدا تا پیش نه نام این روز  
 نه در پای او آرام ششم سلام ز تو بار که م چشم اگر  
 حق تالی بر این دست سر سندی تو موم و وفایست  
 او قصه روز در سه اردی و سنین و ماه و به هر اید و فرمش  
 نه نویسد که نام تمام این ایام این روزهای این ایام  
 پیشی پیشی ز ریش و سر و دست و پا و انگه هر که مانع  
 به تجارت رفته بود کلان را به دست سستی سحر نگاه و  
 که او هیچ قدر دست ندارد و هر را می برستی کار گفت

چون صدای تو قادر است ما بسوی ترا آوریم و اوزی و اوی  
 ترا از کمان پیاپی شنیدیم کسی از تجارت بود که کرد  
 در سارک آمدگارش درجه علی یافت و قانش مرزیک  
 سید شهبان و طایفه ما را درون از شیب بود از سنجمان  
 و مستخر و صد آن است که شمار در همین وارد و زمرگ  
 آمد در اندر به و توانم در قسمت حق بر اعیان شود  
 دور و بیس آنکه بنبر از بین بگری نمودند و آنرا آنکه حق  
 خدا را بدیدند و از ما را بدیدند و شد که در این زمین بود  
 از همه و حق و شایع و صلوات بر ائمه و اهل بیت  
 در سینه سید زین العابدین و امام زین العابدین از شیب  
 در ابدان قطع الظرفی بود است در آنکه مر کبر کی  
 جانسن روشی بسره قتل او مع، فتنه او از قرآن  
 خوانی شیب که من خواند اللهم تبارک و تعالی ان  
 فتشع قلبی بهم کما کبر لیس به ابرشیدان این راه از اهداری  
 حاصل شد و توبه کرد و باز گشت و در میان رسید  
 که از هم او یاد مستدر رفیق ایشان، اکثرت فدای نوره

که شما این پاشیده کردید این گرفتاریها و در حالیکه  
 آنرا بگذرد در امان رسید و از گناههای او بکشت از  
 بستان او دست چون خوف در دل خاک شد هر چه  
 آنگار پیاده بر زبان نبرد و در صلب و نامرشد کرد و در نهایت  
 از دل برودن کند نوشت و دست خدا بدهد و هم نبرد و  
 در آخرت و زهد بنام او باشد و در دست پند بود  
 در این کتاب الله عودا و در حق باورش این  
 با اول و نامایه که و که صابری و شاه باغ اهل بهمان  
 است چون خدا در او دست در و به نام او باشد  
 بسیار بد و در حق و شمشیر و در اول خوشی و با فراخ کرد  
 و شمشیر حاتم اسمی بود و در این کتاب اصل کرد بود و در حق  
 از و سوال نگردد و در این کتاب در دست آواز  
 باشد که در حق عمل شود نام اسمی در نامه او را از آن است  
 بود و چون با پیاده است سخن در کتاب در این کتاب در دست  
 است من را در این کتاب در حق کتاب کتاب از آن است  
 که کتاب در چیزی تمام است که در حق کتاب در حق کتاب

ذلیل \* چون بود پناهندهت کرده از اید باشی سکه سر پید  
و آخرت فرد بارم به نوره ز اید باشم ادر اید سید  
که چه آرزو داری گفت روزی ناشسته به عاقبت گفته  
خو و همه دور کار به عاقبت من گفته عاقبت کامل آن  
نست که از بهر به صورت و نفس صغیره و کبیره نیاید ممالک  
بر بهر بهر زکی باید چشیده مرگ سید و آن کر سکن است  
و مرگ سبیه و آن تخیلی از مردم و مرگ سه ج و آن  
مخالفت بود است و مرگ سه سرد آن در تبع راست من  
احمت از زک ان ایمنان بیا دانست الا انفس خود  
\* شیخ معمر \* ف بین قیرو ز کوحی \* و قانش در سنه  
تیر هجری در میان ماسون طایفه و در اول فرمای بودا را به  
معلم دادند معلم او را می آموخت تا است مالات از  
بی گفت \* دل هر والله احد \* معلم او را نزد او که نخست  
در دست حضرت امام علی ابن موسی الرضا علم معلمان  
عده در عاوی که آمد بعد از این یاد و ما درش بر مسلمان  
شود از سخنان او صفت تصوف گرفتن حقایق احسنه و

گفتن بد قایق و نا امید می آید عایق و بریدن از طایق و در  
حالت نزع او را گفته و چستی کن گفتند و فلک من غیر  
اندرین سرهین نیست بعد فرمودید تا هر چه چاک آمد و ام  
بره م \* شبنم \* محمد صباک \* ما عمره بره \* فت کر نی بود از  
سختی آن است نوایع آن است که در این پنج کس  
تعیین است \* هر که او در معنی بود و در مان از عراض  
با سریت باست صاحبان نام که اشود و اصل به که  
این است که او را گویند که او درون اگر شهید بود و در  
تا سریت در دست نپوشد \* فی حالی ساخته بود و ملول  
گفته بودی هر یک عمره بره \* کس به اول انگشت  
با بره \* اشیت و اشیت \* در معیت الهی و در معیت  
انگشتی در معیت الهی و در معیت الهی \* ان کان من مالک  
فان اسرفته را به لا یستطیع ان یشرفه \* ان کان من مال  
عبره \* ان الله لا یحب الظالمین \* شیخ ابو  
علیهان در انبی و مشتی \* و فاشی سه خمس و عشره  
و فاشی بر همان معنی از سخن آن است که در



احیاج می خورد و در می گذرد و هر کجا بد نیامگر و به نظر او و شیخ  
 و محبت خدای تعالی نور یقین و نور اذن دلش روشن بود  
 هیچ بلا صبر از عفتان نیست \* شیخ احمد جری \*  
 از سخنان او دست کاشکی بدانشتمی کیفیت که بدین  
 میگوید تا مرد او را بد او می تا چون کار من کند اجرت سده  
 باشد حق تعالی می فرماید \* لقد خلقنا الانسان فی احسن  
 تقویم \* چون نیکوترین صورتی آفرید بعد ازین صورتی  
 بشنوی نباید او را بر سیدند چرا شب نمی خست  
 گفت عمری از بهر طاعت و اداء اند چگونگی در عفتان  
 صفت کنم \* شیخ ابو حامد \* از سخنان او دست حقیقت  
 معرفت آنست که دوست دار حق را بدل و یاد کن  
 بزبان و فرمان به برین و از غیر او بریده شوی و ترک  
 شده است بهترین افعال است و در سبب آن بدست  
 احوال و اگر نشود بودی عفتان بر خلق ظاهر  
 یافتی \* شیخ ابو الفضل معروف بن محمد انون مصدر عتق از  
 سخنان او عتق بر سبب عتق است کی بر عتق

نو چند است و این اهل اسلام و اوست دوم معرفت  
 محبت و آن حکما و علماء است بیوم معرفت و خاصیت  
 و حدیث و آن اهل ولایت راست خارق است پس  
 به عالم و عیب و جزو مشاهد و کشف حجاب خوف دور  
 دل در ریاضت بر آید که اگر ریاضت علی شود دل مشغول  
 گردد و آنست که از مایه های است و حسی  
 شود علامت و دینی خداست و است او محمد رسول  
 است معلم و اقوال و افعال از او بر سید است چون  
 باید که گفت هوام را از کناه و خواص را از غفالت  
 شیخ ابو قریب \* چون او را بعد از مدتی دیدند پیاپیست  
 و شکایت شد و سباع او را از دست داده از سخنمان  
 او است و کل آن است که دل و رعدای بندگی اگر بدید  
 شکر کنی و اگر ندید جبر کنی لباس مقداره در دست پوش  
 است باقی نیست چون بنده در عمل صادق باشد بیش  
 پس حقا و تشییع باید \* شیخ ابو بکر و راق \* از سخنمان  
 او است در دنیا و حقیقت فرح کسی راست که سلطان

در آن دنیا بر و خراج نیست و سبحان را در عقیقه بی با و صاحب  
 یعنی مجد و ب حق باث صاحب و وقت باید که تا سفت بخور  
 بر باضی و امید ندارد و مستقیل تا حال را ضایع کند  
 تا کل او سستقیم باشد و محرز بود از اختلاف چنانکه از  
 عوام بقیه که فرو آر میده دل و کمال ایمان آنست  
 هر که را ضی شود اندام ای خود بشهوت اندر در نظر  
 و رخت نو بیدی کاید در کار با هیر است بر در اراد  
 چون ارادت در می در سن کئی تکلیف هر در بر آست  
 کثیر و اول و شیخ ابو علی \* از سندی او سنط \* طرح  
 دل کاید استشن زان \* مع طاق کئی خبر \* شیخ ابو  
 هدل الله \* از کئی او ست سنس چون بلا نشای تو حید  
 در بارش است بر و کار تر از ان باشد که در اول بود  
 و در آنجا کاید \* است که این جان خود مجر است  
 ما کس که از بدج و دم نزدیک آید به شد ز اید بر و  
 و چون فر ایض با مسند های فاید بود و چون نعمها از  
 اند مو با شد \* شیخ محمد علی حکیم پور می \* از

سخنان او است که از دانه قوی و جوان مردی برسد پند  
 کنت تقوی آن است که چنان باش در قیامت هیچ کس  
 واسن تو کبر و جوان مردی آنکه تو را من هیچ کس  
 نیرای عزیز کیمست که صحبت او را خواه نکرده است  
 و جو را آنکه طاعت او را عزیز مگردانند و هر که اعلم باشد  
 و عمل در زندگانی و هر که از دروغ نه تقوی  
 که خوار شود چون حق تعالی خاص بر رفته است به  
 را خاص نیکن باید و حقیقت محبت حق تعالی خاص  
 و روق صفت و نام آن است که مذکور بود و شیخ  
 صریح است \* بود هفت سال عمر با ذات از سخنان او است  
 و در قیامت امر آن را با بیابان خوانند و ادلیلی را به خدای  
 تقوی است مشتمل بر سه صفت آن آنست که  
 نور معرفتش چراغ و راع را بگشاید و در عالم باطن هیچ نگردد  
 که ظاهرش عیرو نفس کند و کرامات بر او آید که هر دو  
 با زار و شیخ ابو حفص \* از سخن او است از صحبت  
 کفر آید هم چنانکه از سب مرگ آید مالک را که بسامع میل

باشد و در یقینی از بطالت است. جوان مردی انصاف  
 را دوست و انصاف نخواستن ادب ظاهر عنواری بود  
 باطن است \* شمع ابو صالح \* از سخنان او است قاش  
 مکر و آن نور پنج کس آنچه اجساد است که بر نور سخنان  
 باشد چون کسی را در بینی که بر عصیان اقدام می نماید او را  
 نصیحت کنی و ملامت کنی که مباد او توبه نکند و شوی تو اضع  
 آن است که کس را در توبه نمی محتاج به بینی هر که در سیرت  
 ساریت کند در تنبیر خود سرفش شود و هر که در عمل افراید  
 در هر حال را هر که از هر کار بناید شکش در نوک را  
 شباید شمشیر حصن از منصور رحلاج \* اعلی از میدان  
 قادر بر بود تلاش \* همه او در سب و شمشیر مانده زبان  
 مقدر بایف \* نام سب و حد بین عناصر او را پیش از قتل  
 بر آید جو سب زرد آبی نگر \* سب سب که در دله و بس خاند  
 و ناکس ترش بد طه ریچند از هر بابی که از آن خاک ستر  
 بر روی د طه آمد \* انا الحق \* در آمد و در وقت این  
 او خواهرش روی کشاده در میان مردم آمد او را گفتند

روی به پوش گفت روی آید مردمان به پوشند در این  
 شیر نیم روی بود او نیز بردار اصیت یعنی سستی با علاج  
 در میان تمام نگاه نه توان داشت نیم روی باشد از سخنمان  
 او صحت چون بیرون شود حق قانی شود از رنج و راحت  
 سوز باشد صرفت عبارت از دیدن اشیا و پلاک و در  
 معنی ساک را خلق آن است که از حقایق خلق به رخ نشود  
 اخص تصدیق عمل است از سوا سبب که درست مرید آن  
 است که سبب است دارد اجتهاد او بر کثوفات و مرد آن  
 است که کثوفات و بوالگری به قناعت و حاجت از حق  
 باید خواستن \* شیخ ابو یوسف \* از سخنمان او صحت  
 در دیش آن است که او را از غیبت نبود و ذکر بود نه  
 حد کفایت فراز شود هر که دوستی دنیا بینی با وی میامیزد  
 او را پر سیدند درین راه به طریق رویم نارسنگار باشیم  
 گفت ایوه گفتند مکن مکن و آنچه گفتند مکن مکن \* شیخ ابو یوسف \*  
 شبلی \* و قانش در سنه اربع و ثمان و ثمان و ثمان  
 سنگنی فایده بود او از سخنمان او صحت ساک باید که

هر طاعت که خدا می تعالی آن را کرده است او  
کرامت دارد و بر مصیبت که حق نبی کرده در شهن دارد و شیخ  
ابو سعید عبد الله انطاکی \* معاصر شهبانی بود از سخنمان  
او دست اعضای کرامت چهار است چشم و زبان و  
و دماغ به چشم مبین آنچه شاید و زبان گواهی نشاید و  
در وقت اندیش میباید که از آن برادر مسلمان را خسارت  
آید و در دماغ هوایی میر که هوای اینا افزایش اول محل نظر  
حق است موضع منزل هو می کرده اند که بی برونی باشد  
هر که ایضا آنس بود اند چیز را او آنس بود اند و آنس  
اندر چیزی که فردا امر انصرت رساند و شد در سانس اما چه میگوید  
فرزای قیامت ترا خرم که داند \* تقیج تقیج موصیای \* معاصر  
مسلمانی بود از سخنمان او دست چون تصور است طعام و  
شهاب از تن بار گیری شود . . . اگر سینه کرد و چون  
انوم و نکست شرع از جان باز گیری موجب ملامت مان باشد  
ملاک باید که سخن از حق گوید دشمن از بهر حق کند و طاعت  
از حق خواهد \* شیخ ابو بکر طه مدانی \* از سخنمان

اندک نفس بزرگ ترین بحاجت میان بده و حق و محاکمات  
 او بزرگ . \* ذین نفسی \* شیخ ابو العباس عن زری \* از  
 سخنان او است که فروترین ذکر آن است که فراموشی  
 در آن و درین خداست و نه است . اگر اندک ناپست بود  
 در و که چنانکه زمان نماز که باطن گرا شد . ابو سعید  
 احمدی \* از سبب آن است که در آن بزرگترین چیزی  
 نمودن عمل است برومان \* شبیر ابو العباس \* از  
 سخنان است ریاضت در راه امر است  
 و ترک نماز و دست صائگان و در آن است در و نشان  
 بیچ عاقبت به مشاهده حق بود بر آنکه همیشه در راه نایب  
 شود . \* شیخ ابو شهر \* و از سخنان او است که هر که  
 گوید از طایفه آنجا رسیده است سخن او در آن است  
 \* شیخ ابو سعید \* از آنجا است که شیخ زری  
 علی بن ابی حمزه صاحب انوار ابو سعید که از او من  
 می یاسم او میداند و شیخ زری که است ابو سعید اسم  
 او می باید زری و ابروی نام شیخ معاوم شد از اشعار



ابو سعید است \* چشمی دارم همه بر آن دیدن و وحشت  
 ناید مرا خوش است بخون دوست در وقت \* از دیده  
 و دوست نرق کردن توان \* بادوست بجای \* دیده  
 و دوست \* از شیخ بر سجدند که موافق کبیرت گشت  
 آنکه هر چه در سر دارد و هر چه در دست دارد \*  
 و از آنچه بر و آید به جهند \* شیخ عتبات عزیزی \* ناصر  
 شیخ ابوسعید بود تعالی است همه دار و داین دو بیست  
 بر کوه شده شعر \* کنش کند بر مجلس افروختی \* در  
 حقیق چه حیاهاست از دختی \* ای بی خبر از سوغت در سوغت  
 دین آبدنی بود آموختی \* شیخ ابوالقاسم کرکائی \*  
 ناصر سلطان محمود غریب بود دوست و قات فراموشی  
 شاعر او ادر کوهستان مسلمانان \* فن کردن منع کرد  
 و گشت او مایه کافران \* آن بود حضرت پیندر  
 فرموده \* من تشبه بقومی فهو منهم \* همان شب نروسی  
 را خواب دید جلای روی او شده \* خواب شد فردوسی  
 او را گفت ندای تعالی فرموده \* اگر مرده در کافری مقبول

منی و بر دو بیت که در توبه کتب \* جملات و انبیا و پیغمبر  
 دلی \* نام چند هرج و مرجی نوئی \* شیع ما... ذر وینتی \*  
 از سخنمان است چهار که و... امر بر ام...  
 ما... حکیمی کو او طایفی بخرد... اعطای نی... شیع \* شیعین عین الله  
 از... \* ... ی از سخنمان او...  
 به... ی... شیع... که... آ... ی...  
 شیع دل... آ... باشی... آ...  
 بار... و... در... شیع...  
 ... این... به... رسیدن  
 ... است... از...  
 ... آ... و... آن است  
 که... و... آن است... هر که بدین  
 و... نیت...  
 ... با...  
 ... با...  
 ... با...  
 ... با...

بجان است و بانا اهل تابان اعتقاد یک گنج بن زوان  
 است را حسی که بد روح مانده بگویند همه کس بخوبی  
 و بی نماند همه کس را ایداد مکاری سر پاید جابود است بر  
 نیکوی کردن بهانه به باش اگر هزار دوشاد داری  
 یگان دشمن یگر گوانچه توانی شبیه و قار مردم اصیل جو  
 سکه اصل خدایه کند گناه کسرا از عفو این بیاهو زیبا موزان  
 و طاهر از سب پناه ان سر پاید همه گناهان جمل استاید  
 همه رحمت این است دین همه یکنی تا علم است سر  
 همه آفت از بان است و دهری همه گناهان توبه  
 است زه ال استانی شکر است طالب ریا رنجور  
 است و طالب عقی مردور طالب سولی نور علی نور اگر  
 کونی به سن از عرش نازد و خنده سن از بر اکتفا که در حق  
 و پناه کونی گفت یکویم که آن را محسوس به صفت آرنه  
 نه به بخش نکاهد آرنه و محسوس است بکنه آرنه در اول  
 حسرت است و در آن اول محسوس است میان حسرت و  
 عجز به جای عجز است \* شیخ ابوالحسن خراسانی  
 با او

از سخنان او صحت حق تعالی نصبت پیدا کرد و برگشت  
تجرب خود برداشته نصیب جوان مردان یعنی اولیایان و  
بود عالمان آن گویند که شنیده باشند جوان مردان آن گویند  
که دیده باشند \* شیخ احمد غزالی \* دانش در فقه  
در سبب عشرین و خمس مایه بعد سر سبز خلیفه  
نصایف و نالیفات معبر و سایل و اشعار بی نظیره ادوات  
اشعار او صحت \* چون بحر شجره سیاه باد \*  
باقرا اگر کند موس ملک شجره \* مادر صحت جان من خزان  
زرق نم شب \* هر ملک نیم روز یک جو نمی خرم \* شیخ  
او حدیث الدین کرمی \* کلمات نظیره خوب دارد چون  
او در مدح کرمی می آید این امر از بدری و صبر  
بر بزرگان بهمانی چون بعد از سحر خلیفه پسندری  
و صفت صاحب جلال این سخن شنیده فکر کرده گفت او  
مبتدع است که از هر زبانه این نوع حرکتی کند او را یکشم  
چون در کرمی شده شرح دیگر مانده و در یافته گفت \* رباعی \*  
صفت مزایر سه خنجر بودن \* در پای مراد و صفت

بی سبب بودن \* تو آمد که کافری باشی \* نازی چو تویی  
 روانست کافر بودن \* پس نایب سه در پای شیخ نهاد  
 بریدند \* شیخ \* چهل آلت \* بین بغل ادنی \* و بین آستین برادر  
 نام از تو ابع تو از هم بهاد و از این ندادی که صاحب بر من  
 که مشهوره از روز شاه بود بر او ... شیخ \* مجید الی بن ...  
 سر داشت و مشهورین و ... با صبر نمانده به آنست  
 آن در بازار تو از هم شاه سعادتست ... دریده حکم سلطان  
 مشورت شد بعد از و تاشی شیطان شد بنده است شیخ \* نجف الی بن  
 کبری است \* گفتند \* عظمی از سر ... در شد و دست  
 خود را از دست شیخ ... درین من ... در اکثر شهرها و ...  
 بیست ... درین ماکردی آورد ... در کعبه پدر  
 بیاید از شهر اوست ... در ناصی ... در بنو زین ... در کرا  
 و ... است \* یک ... در ... در ...  
 اعصت \* آن کس که بر نیت و ... در ... در ...  
 کس که بیاید در ... است \* شیخ ... در ...  
 کبری \* او را در لی تراش ... در ... در ...

مردمان شمس قبول نه کرد اما همه ابا بر همان بودند چون  
محمد الدین خداوی و شیخ سعد الدین حموی شیخ  
پزشی الدین حای و ابو شیخ نسیرت الدین مایعزی و شیخ نجم الدین  
وانه شیخ جلال الدین کبیر تا مور تا مائیس الدین رودنی  
چکیر خان شمس نجم الدین لیسری و غیره و کور خاوری  
تقدیر نمودند ام شیخ نکات مائسا و مسائل در خوشی ما خواندند  
بصاحب بود و در وقت ما شیخ از ایشان توفیق  
نمودن می نمودی است و در وقت معلول در سینه شمس و عشر  
وست ما به محمد ناصر بنیاد و توفیق از ام شمس حیدر شاه و پناه  
و بوی است و درون سن که به سوازی است \* مردان شمس  
بآسانی است \* ابمانش هر بار با زبانین کزیم \* آن کانر  
و اسد سالیانی است \* شیخ شهاب الدین «مهوردی»  
به خداوی متبره مایب علی و برفون اصعب و فانش و انیا  
و تاشن است مایب به خنیده گفتند او تمام است قرآن را در  
دور کت نمازی خواند و هر روز در شمار ختم می کرد  
و تاشن است مایب را او را حاضر کرد و فراد ابا و در و بخندون

ایشان ختم کرده چنان که از شیخ ابوطالب فرود گذاشته  
 \* شیخ نجم الدین \* کتاب مرصاد العباد از تصانیف  
 او است در فترت معول بروم رفت بیست و شش مایه طین سلجوقی  
 همان جعفران است از سخنان او است \* ریاض \* شیخ  
 ارباب خوش داغ جدائی دارد \* با که به و موز آشنائی دارد \*  
 هر رشته شیخ به زمر رشته من \* کان رشته سری با آشنائی دارد  
 \* شیخ صمد اللدین آرد بیلی \* و در حیات است روی صاحب  
 وقت و قبولی عظیم دارد و بهر کست آن معول را با  
 ارادتی تمام است بسیاری از آن قوم را از این مردم  
 رسد این بار میدارد و این بار عظیم است \* عن النبی  
 \* در سینه شمس و قمرین نامه تمهید مستظهر و ایشه نماید  
 و نور کتاب تصیفات و تالیفات کرده و آنچه مشهور است  
 احیای خادم و کیمیای سماد \* و در سینه و سینه و تصیفات  
 الهاوک \* فخر الدین دازمی \* است تا و طای زمان خود به و تفسیر  
 کز و معول در اصول لغت و محصل در اصول و تلخیص \*  
 حکمت و شرح کلمات و حکمت مشرفی از تالیفات

اوست در سینه است و بیت ما یهت بهر مدنا صر خلیفه نماند  
 \* نه میرالدین طریمی اعلاش از ما و بود اما چون هوا و منشا  
 از بلوس بود و شد بطوسی و در اربع و قانش گفته اند  
 \* قطعه \* نیر است و درین ماه کتور نسل \* یکاره که او  
 مار ز ماه زاد \* بسال شش صد و پنجاه و دو و صدی الهیم  
 \* بر و ز سر دهمش در که شصت و نداد و شش  
 اسارات و نقل محمل و زید و در کت در و ج نین و کوم  
 انطاق امری در معاش از زمانه است \* یضا \*  
 م خود را با ادرل باشد \* مانی سواد و نقل و در \* بهر چیز  
 او که آید اندر نظر است \* نفس در بین چشم احوال باشد  
 \* ذاب و بعد از این مضامی \* در تریز و در سینه است  
 و عشر و سبع ماه در که سنه \* شصت و پید و بی و شرح  
 مصابیح و عایین القصوی و مصابیح و الیه و مصابیح و کلام  
 از مصنفات او است \* ابو هلی \* مسا \* در تاریخ احوالش  
 نصراند \* قطعه \* حجت الحق ابوالیاس سبنا \* در شصت و  
 علم با او \* و در شصت کتب که در کتب علوم \* در کتور



کرد این جهان بد و درود \* تبهانیت او بسیار است تا  
 نایست فصلای جهان منایع او یزود \* حکوینتین \* بگو  
 شیخ رئیس ابا و جد آن که اسناد علمای زمان بود کناسی  
 او را در سخن فرم کرد و ایند و در حالت نقل بخل خود می  
 خواند \* شعور \* کرامی و اشتم ای نفس از است \*  
 که آسمان بگذرد و بر اول جهانست \* شیخ بر رئیس با کوه کبه  
 و زادت در گذر بود بر سبیل اسهر اکت کباش  
 کرامی و اشقی که بهر است کناسی گرفتارش کرده اکت  
 از آن که نزد است مردی مان از کناسی خوردون بهر  
 که چون از نوی خواستی و دیگر آن که یوفت رحیل کناسی  
 را از بیت کناسی تک آسمان بود اما یونادار را محبت  
 خودت ناسی و کوه که وطنه ناسی مردن سخت دشوار  
 باشد شیخ رئیس جواب را سرتود حق یافت ماکت  
 \* \* \* \* \* حیرت \* از نایست جهل است فیض کردن  
 بی مویخ بخشش بی استحقاق رنج بر خود نیادای به با عان  
 عدم نیز دوست اند دشمن را از پناهی اهل کفین حسین ظن